

منطقِ نظریهٔ فروید به شاهد ترسیمهٔ «کارکرد ضمیر ناآگاه»

خوان-دیوید نازیو

تخلیص و ترجمه‌ای از فصل نخست کتاب *Le Plaisir de lire Freud*

آرمین دارابی نژاد^۱

«اصل راهنمای من انتقال دانشِ روان‌کاوی را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد: بیایید سخنان پیشین را خوب بگوییم و شاید این‌چنین، سخنِ جدید گفتیم.»

سطور بالا از جمله سطور آغازین کتاب *Le Plaisir de lire Freud*^۲ هستند؛ کتابی از روان‌کاو و نظریه‌پرداز ممتاز فرویدی/لکانی، خوان-داوید نازیو که در آن می‌کوشد منطقِ نظریهٔ فروید را شرح دهد؛ فرویدی که به تعبیر او، آثارش الهام‌دهندهٔ پراکتیس روان‌کاوی، شیوهٔ سخن‌وری‌مان و نیز به‌طور کلی، فرهنگ معاصرمان است.

آنچه من در اینجا برای خوانندگان فارسی‌زبان «سایت تداعی» فراهم آورده‌ام، تخلیص و ترجمه‌ای است از فصل نخست این کتاب به‌علاوهٔ اضافاتی چند، بلکه سرنخی از محتواهای اصلی روان‌کاوی یعنی فرایندهای روانی ناآگاه و مفهوم‌پردازیِ پس‌رانش به دست دهم. بنابراین، می‌توان تشریح خوان-داوید نازیو را بازگوییِ فروید و تخلیص مرا در اینجا بازگوییِ نازیو دانست.

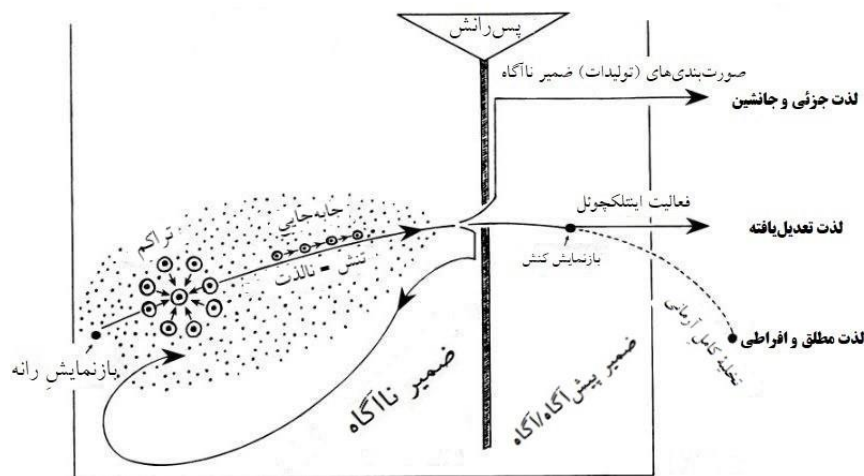
باری، نازیو صحبتش را با اظهاری در باب هدفِ بنیادینِ فرودینیسیم آغاز می‌کند. در نگر او، دکترین فروید با اشتیاقی برای کشفِ علتِ رنجِ دیگری آغاز می‌شود و هدفِ نهاییِ آنچه می‌توان «روان‌کاوی فروید» نامید، پاسخ به این پرسش است که «چه چیز ما را به جنبش وامی‌دارد؟» به تعبیر دیگر،

^۱ Armindarabi1996@gmail.com

^۲ یعنی «لذت خواندن فروید».

پرسش بنیادین فروید این است که زیستِ درون‌روانی ما چه کارکردی دارد (یا چگونه شکل می‌گیرد) و «انگیزانِ کنش‌ها و اعمال و کردارِ ما چیست؟» نازیو چنین استدلال می‌کند که آنچه فروید در تلاش است تا در اثنای کار خود از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۳۵ و از طریق مفهوم‌پردازی‌های بنیادینی همچون «ضمیر ناآگاه»، «پس‌رانش»، «سکشوالیته»، «سه‌گانه‌ی ایگو، اید و سوپرایگو»، «هماندسازی» و «انتقال» صورت‌بندی کند، سراسر بازنمایانگرِ کوشش وی در راستای فراهم آوردن پاسخی مکفی برای همین پرسش بنیادین است.

این پاسخ فروید را می‌توان در ترسیمه‌ای نشان داد که نازیو در فصل نخست کتاب برای ما تشریحش می‌کند. عنوان این ترسیمه، «ترسیمه‌ی بازنمایانگرِ کارکردِ ضمیر ناآگاه» و محتوای آن از قرار زیر است:



ترسیمه‌ی بازنمایانگرِ کارکردِ ضمیر ناآگاه در نظریه‌ی فروید

طبق این ترسیمه، روان ما تابع حرکتی عمومی است که از تنش آغاز و به سوی تخلیه سوق می‌گیرد. البته، این تخلیه هیچ‌زمان تحقق پیدا نخواهد کرد و این همان چیزی است که فروید «اصل

لذت/نالذت» می‌نامد. برای فهم این اصل، می‌توانیم نگاهی به ترسیمه بیندازیم. در سمت چپ، تحریکی همیشگی داریم (یا اگر بخواهیم از اصطلاحی تکنیکی‌تر استفاده کنیم باید بگوییم «بازنماینده انرژی رانه») که هر دم از نو تجدید می‌شود. وقتی این انرژی یک‌بار شارژ شود، تحریک تا همیشه برجای خواهد ماند و این همان چیزی است که به آن خصلتی «باتری» وار می‌دهد. بنابراین می‌توان پیرو فروید، روان آدمی را دائماً در حالت تحریک‌شده و مملو از تنش پایان‌ناپذیر تصور کرد؛ تنش پایان‌ناپذیر و البته ناخوشایند.

در مواجهه با این تنش پایان‌ناپذیر ناخوشایند، سوژه به طرزی گریزناپذیر -گویی که تقدیرش چنین باشد- همواره و همیشه در سرکوب کردن آن شکست می‌خورد و در عین حال، آن را با درد تجربه می‌کند. خاستگاه این درد، چنانکه نازیو در بسیاری از آثار خود نشان داده در تحریص سوژه برای تخلیه این تنش نهفته است. به یک معنا، من سوژه نمی‌توانم تنش را تخلیه کنم و این همان علتی است که درد می‌کشم. واژه «نالذت» در نظریه فروید دقیقاً به همین وضعیت اشاره می‌کند.

بنابراین و به‌طور خلاصه، ما از یک سو وضعیت نالذت گریزناپذیر را داریم (که می‌توان آن را ابقا یا افزایش انرژی رانه دانست) و از سوی دیگر، وضعیت آرمانی لذت مطلق (آنجا که سوژه «فرض» می‌گیرد می‌تواند تمام انرژی رانه را تخلیه کند و آرام گیرد). در اینجا می‌توانیم مکث کرده و گریزی کوتاه به مفهوم‌پردازی فروید درباره لذت/نالذت بزنیم. از منظر روان‌کاوی فروید، نالذت همان تداوم، ابقا و افزایش تنش است و لذت همان سرکوب یا کاهش تنش. به این معنا، نازیو چنین استدلال می‌کند که فروید می‌خواهد بگوید: «نالذت یا تنش ذات زندگی است.» یعنی در زیست روانی آدمی، درد همیشه است و رنج، همیشه می‌ماند: این رنج که می‌بریم ابدی است.

طبق توضیحات بالا، روان‌کاوی فرویدی اصل را بر این می‌گذارد که ما هیچ‌وقت به لذت مطلق دست نمی‌یازیم زیرا چیزی تحت عنوان تخلیه مطلق وجود ندارد. از چه رو؟ نازیو سه دلیل برای عدم وجود تخلیه مطلق تنش اقامه می‌کند که عبارتند از:

۱. خاستگاه تنش چنان تجدیدپذیر، نافرودنی و تحلیل‌نرفتنی است که تنش، خود را هر لحظه و تا به همیشه، بازفعال می‌کند.

۲. اگر باری دیگر به سمت راست ترسیمه‌نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که کارکرد روان نه پاسخ دادن به تحریک نخستین از طریق کنشی ملموس و عینی، بلکه پاسخ به آن از طریق کنشی «استعاری» است؛ یک تصویر، یک واژه یا هر چیزی که «بازنمایانگر» کنشی عینی باشد. «یک بازنمایش». مطابق این خوانش ما می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که روان اساساً به تنشی بی‌پایان تن در می‌دهد.

در سمت چپ، ما ورودی را داریم که از خلال آن، تحریکات راهشان را به درون می‌یابند و جریان می‌یابند. در سمت راست، ما چیزی از جنس پاسخی بدلی و نمادین داریم: استعاره یا به بیانی بهتر، تخلیه‌ای جزئی و ناقص. خود نازیو در اینجا از واژه «پاسخ جزئی» استفاده می‌کند زیرا باور دارد که در روان سوژه، از بنیاد هر پاسخی به محرک لاجرم پاسخی است استعاری و هر تخلیه‌ای نیز، تخلیه‌ای جزئی و ناقص.

۳. در ترسیمه، میان دو طرف (تحریک در سمت چپ و کنش در سمت راست) شبکه‌ای از بازنمایش‌های مختلف وجود دارد که تشکیل‌دهنده ساختار دستگاه روان ما هستند. انرژی رانه نمی‌تواند از این شبکه عبور کند.

از جمله آخر پارگراف پیشین می‌توان چنین نتیجه گرفت که «پس‌رانش» (اگر لکان بود از واژه «فالوس» استفاده می‌کرد) ترسیمه ما را به دو نیم تقسیم می‌کند. در سمت چپ، بازنمایش‌هایی داریم که با انرژی شارژ شده‌اند و با هم در ارتباط‌اند. این بازنمایش‌ها راحت‌ترین راه برای تخلیه‌اند و گاهی گروهی متمرکز تشکیل می‌دهند که بازنمایانگر متراکم شدن تمامیت انرژی در یک بازنمایش است (به آن «تراکم» می‌گوییم) و گاهی زنجیره‌ای از بازنمایش‌ها شکل می‌دهند که به سیلان انرژی اجازه می‌دهد راحت‌تر بگذرد (به آن «جابه‌جایی» می‌گوییم). در سمت راست ترسیمه، بازنمایش‌های دیگری داریم که آن‌ها نیز به همین اندازه توسط انرژی رانه شارژ شده و درصدد

تخلیه‌اند، اما این بار به نحوی کنترل شده‌تر. در حقیقت بازنمایش‌های سمت راست ترسیمه تماماً موضعی مخالف با موضع تخلیه فوری دارند.

اگر بخواهم خلاصه کنم، سمت راست ترسیمه طلب لذت تخلیه مطلق است و بنابراین، پادشاه این وادی را باید لذت («اصل لذت/نالذت») دانست. در مقابل، سمت راست ترسیمه سراسر مخالف این جنون و طلب واقعیت است و کارکردی شبیه به تعدیل دارد. پادشاه این وادی را نیز باید واقعیت («اصل واقعیت») دانست.

بنابراین نخستین گروه بازنمایش‌ها آن دسته هستند که به ضمیر ناآگاه تعلق دارند و هدفشان رهاگذاشتن تنش در جهت نیل به تخلیه کامل یا لذت کامل (اگر لکان بود می‌گفت «ژوئیسانس دیگری بزرگ») است. این آن نقطه‌ای است که می‌توان فهمید چرا فروید می‌گفت ضمیر ناآگاه متشکل از «بازنمایش‌های ناآگاه» است؛ این بازنمایش‌ها همان «چیزهایی» هستند که تقاضاها و طلب‌های ما مدل خود را بر ایشان بنا نهاده‌اند. فروید این چیزها را «بازنمایش» می‌نامد زیرا تصاویر یا ردهای فیگوراتیوی هستند که با انرژی ترکیب شده‌اند. این بازنمایش‌ها نه به اوامر عقل واقعی می‌نهند و نه واقعیت و نه زمان و تنها «یک هدف» دارند: نیل به لذت مطلق در کوتاه‌ترین زمان ممکن. برای تحقق این هدف، این بازنمایش‌ها یا ایماژها و تصاویر، مطابق دو سازوکار «تراکم» و «جابه‌جایی» (اگر لکان بود به تبع یاکوبس می‌گفت «استعاره» و «مجاز») حرکت می‌کنند و هدفشان تضمین سیلان و چرخش پیوسته انرژی است. این همان دلیلی است که نازیو انرژی ناآگاه را «انرژی آزاد» می‌نامد.

ضمیر آگاه/پیش‌آگاه نیز متشکل از بازنمایش‌هایی است که آن‌ها هم، مانند بازنمایش‌های ناآگاه، در تلاش‌اند تا به لذت نیل کنند. باین همه، مأموریت ایشان بازتوزیع انرژی و فراهم کردن امکانی است تا انرژی آغازین بتواند آرام‌تر و در مطابقت با اصل واقعیت جریان یابد. این همان دلیلی است که نازیو انرژی فعال‌کننده و راه‌انداز ضمیر آگاه را «انرژی مقید» می‌نامد؛ زیرا نیروگذاری و کاتاکسیس

این انرژی روی بازنمایش‌های آگاه است. بنابراین ما در سمت راست ترسیمه، دو نوع بازنمایش آگاه داریم: کلمه-بازنمایشِ پیش‌آگاه و چیز-بازنمایشِ آگاه. دسته نخست، یعنی کلمه-بازنمایش‌ها، با تصاویر آکوستیکی که ما حین ادای یک کلمه یا تصاویر گرافیکی که حین تصور یک کلمه و ... با آن‌ها مواجهیم تناظر دارند. دسته دوم، یعنی چیز-بازنمایش‌ها با آن چیزهایی تناظر دارند که به کلمه-بازنمایش‌ها چسبیده و آن چیزها را به ما می‌نمایانند. بنابراین، اگر بازنمایش چیزی با کلمه-بازنمایش آن چیز تداعی نشود و بی‌ارتباط بماند، این بازنمایش بازنمایشی ناآگاه است و برعکس؛ اگر بازنمایش چیزی با کلمه-بازنمایش آن چیز تداعی شود و در ارتباط باشد، این بازنمایش بازنمایشی آگاه است. این همان دلیلی است که وقتی من واژه «گره» را ادا می‌کنم، انگاره‌ای از آن در ذهن دارم. در همین نقطه است که نازیو تعریفی درخور روان‌کاوی از «آگاهی» به دست می‌دهد. آگاهی چیست؟ نوعی ایده یا انگاره مسلم که ما آن را می‌فهمیم و آنچه آن را جان بخشیده و به راه انداخته، یک «کلمه» است.

اما با این همه هنوز ما تعریفی دقیقی از پس‌رانش نداریم. فروید در مقاله *Repression* این مفهوم را «دور کردن و دور نگه داشتن از ضمیر آگاه» تعریف می‌کند و نازیو نیز متناظر با این تعریف و در تناظر با استعاره ضمیر ناآگاه انرژیایی، آن را لایه‌ای نگهبان از جنس انرژی می‌داند که از عبور محتواها یا بازنمایش‌های ناآگاه و ورودشان به نظام پیش‌آگاه/آگاه جلوگیری می‌کند. با این همه، این سد و لایه بازدارنده گاهی در انجام وظیفه خود شکست می‌خورد و برخی بازنمایش‌های پس‌رانده و ناآگاه را نادیده می‌انگارد و آن‌ها را از خود عبور می‌دهد. این بازنمایش‌ها، پوشیده و در نقاب، بی‌هنگام و یک‌باره در ضمیر آگاه سربرمی‌آورند و سوژه را غافلگیر می‌کنند؛ سوژه‌ای که هیچ «نمی‌داند» خاستگاه این بازنمایش‌ها کجا است (این شرح روان‌کاوی همان مبنایی است که نشانگان مراجع روان‌کاوی را از نشانگان مراجع روان‌پزشکی متمایز می‌کند: نشانگان برای روان‌کاو همین عنصر غافلگیرکننده است). این غافلگیری البته می‌تواند توأمان با رنج نیز باشد چنانکه برای مثال، در نشانگان فویایی این قضیه صادق است: زن از عنکبوت می‌ترسد و نمی‌داند این ترس او، جانشین

نقاب‌دار و جعلی میل او به پدرش است. بازنمایش ناآگاه و محرم‌آمیزانه عشق به پدر توانسته از سدِ پس‌رانش عبور کند و خود را به صورت بازنمایش آگاه ترسِ فوبیک از عنکبوت نشان دهد.

فرایند مذکور، موسوم به بیرونی کردن، بخشی از انرژی رانه را تخلیه می‌کند. این تخلیه البته جزئی است و چیزی مگر لذتِ جزئی (و نه لذتِ مطلق و کامل) به دست نمی‌دهد. مابقی انرژی از سدِ پس‌رانش نمی‌گذرد و در ناآگاهی باقی مانده و بر شدت تنش می‌افزاید. این انرژی نیز باید تخلیه شود.

بیاید جمع‌بندی کنیم. دستگاه روان در جهت کاهش تنش و دامن زدن به تخلیه عمل می‌کند زیرا همان‌گونه که در ابتدا گفتیم، جهت حرکت روان از تحریک به سوی تخلیه است. بنابراین سه نوع تخلیه می‌توان متصور شد:

- نخست؛ تخلیه فوری و کامل که لذت مطلق را هدف می‌گیرد و تماماً آرمانی است و ناممکن. (این همان سراب و آرمان اسطوره‌واری است که کودکِ روان‌کاوی، کودک ادیپی، می‌پندارد دیگری بزرگِ پدر صاحب آن است.)
- دوم؛ تخلیه با واسطه و تحت کنترل که از طریق فعالیتِ اینتلکچوئل انجام می‌پذیرد و لذتی تعدیل یافته به دست می‌دهد. مظهر این نوع تخلیه را می‌توان در مشغولیتِ روشنفکرانه سوژه دید.
- سوم؛ تخلیه جزئی که به لذت جزئی می‌انجامد و وقتی است که برخی بازنمایش‌های ناآگاه توانسته‌اند از سدِ پس‌رانش عبور کنند. این همان تخلیه‌ای است که منجر به به‌وجود آمدن «صورت‌بندی‌ها یا تولیداتِ ناآگاه» می‌شود. این تولیدات عبارتند از: «کنش‌های غیرداوطلبانه»، «تجلیات پاتولوژیکال» و «روابطِ تأثیرانگیز».

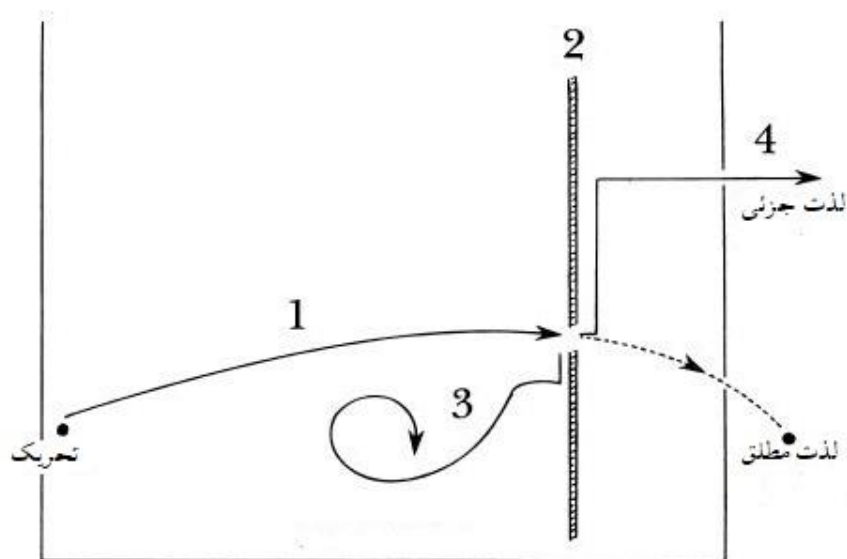
پیش از آنکه بار دیگر به مفهوم‌پردازی پس‌رانش و نقش آن بازگردیم، باید در اینجا مکشی کنیم و قدری درباره کلمه «لذت» در سه مورد بالا توضیح دهیم. نباید لذتِ جزئی و جانشینی را که هم‌پسته

صورت‌بندی‌های ناآگاه است الزاماً سُهشی دل‌انگیز تصور کرد. در حقیقت، در بسیاری از موارد این لذت به‌طور متناقض و به صورت نالذت تجربه می‌شود؛ چنانکه برای مثال از مشاهده مراجع روان‌نژند می‌توان به این موضوع پی برد. در این صورت مطمئناً این پرسش برایتان پیش آمده است که چرا فروید از کلمه لذت برای توضیح طبیعتِ دردناکِ تجلیِ رانه‌ای در ناآگاه استفاده می‌کند؟ برای پاسخ به این سوال باید به مثال عنکبوتِ نازیو برگردیم. فوبیای عنکبوت از دیدگاه ضمیر ناآگاه لذت است زیرا تنشِ تحمل‌ناپذیرِ کششِ محرم‌آمیزانه را تسکین می‌دهد؛ حال آنکه از دیدگاه ضمیر آگاه مایهٔ رنج و عذاب است. به این معنا، لذت را باید در بافتار اقتصادی و به معنای «کاهش تنش» در نظر گرفت.

برگردیم به پس‌رانش. فروید در ۱۹۱۴ می‌نویسد: «نظریهٔ پس‌رانش سنگ‌بنایی است که تمام ساختارِ روان‌کاوی بر آن استوار است.» حکم فروید را نازیو این‌گونه برایمان شرح می‌دهد که هدف پس‌رانش جلوگیری از ایگو برای خطر کردن است. چه خطری؟ خطرِ افراطیِ ارضا کردن طلب یا تقاضای رانه. در حقیقت، لذت مطلق و آنی، از حیث افراط، تعادلِ روان را سراسر به هم خواهد زد. بنابراین، دو نوع رضایت‌مندی می‌توان متصور شد: رضایت‌مندی‌ای که در آن ایگو لذتِ مطلق را ایدئالیزه می‌کند و همزمان از آن سر باز می‌زند چراکه سدِ پس‌رانش وجود دارد. نیز لذتی که در آن ایگو صبر و تحمل پیش می‌گیرد؛ یعنی نوعی رضایت‌مندی جزئی و تعدیل‌یافته که عاری از هر خطری است.

با این توضیحات، می‌توان بالاخرهٔ منطق ترسیمه‌ای را که نازیو ادعا می‌کند در سراسر آثار فروید حاضر و راهنما است فهمید. با استفاده ترسیمهٔ کارکرد ضمیر ناآگاه، همزمان می‌توان به پرسشِ «ضمیر ناآگاه چیست؟» یا حتی بهتر، «روان ما چگونه کار می‌کند؟» پاسخ داد. بدین ترتیب، اگر از دیدگاه چرخش انرژی به منطقِ کارکردِ روان پردازیم، چهار مرحلهٔ را شاهد خواهیم بود:

- مرحله نخست: تحریک مدام که خاستگاه تنش است. حرکت انرژی این تنش در جهت تخلیه کاملی است که هیچ‌گاه نیل نخواهد شد.
- مرحله دوم: مانع پس‌رانش که مسیر حرکت این انرژی را سد می‌کند.
- مرحله سوم: بخشی از انرژی که از مانع پس‌رانش عبور می‌کند در ناآگاه محصور شده منشأ تحریک را دائماً بازفعال می‌کند. (آیا شما نیز چون من در اینجا به رؤیاهایتان می‌اندیشید؟)
- مرحله چهارم: بخشی از انرژی که از مانع پس‌رانش عبور می‌کند و در هیئت و شمایل لذت جزئی (همان صورت‌بندی‌ها یا تولیدات ناآگاه) بیرونی‌سازی می‌شود.



فلاذا، چهار «وهله یا زمان» می‌توان برای ضمیر ناآگاه قائل شد: (۱) فشار دائم ناآگاه؛ (۲) مانعی که مقابل این فشار سربرمی‌آورد؛ (۳) انرژی‌ای که پشت مانع می‌ماند؛ و (۴) انرژی‌ای که از مانع رد می‌شود.

آنچه تا بدینجا شرح آن رفت و می‌توان آن را خلاصه‌ای از ۴۵ صفحه نخست کتاب *Le Plaisir de lire Freud* دانست، همان منطقی است که خوان-داوید نازیو، روان‌کاو شهیر آرژانتینی-فرانسوی، تأکید دارد در سراسر متونی که فروید به رشته تحریر درآورده، حاضر است.

ضمیمه: تعریف ضمیر ناآگاه دینامیک

میل دارم ضمیمه‌ای نیز به این یادداشت اضافه کنم. با گریزی به فصل دوم کتاب مذکور می‌توان در ادامه بحث بالا تعریف دقیقی از «ضمیر ناآگاه دینامیک» به دست داد. تعریف ضمیر ناآگاه از نقطه‌نگاه پسرانش یعنی تعریف آن با ارجاع به تنش میان انرژی که از یک سو فشار می‌آورد و پسرانش که سوی دیگر مقاومت می‌کند. در نتیجه این تنش، ما شاهد ظهور دو دسته بازنمایش خواهیم بود: «بازنمایش پسرانده» که پشت سد پسرانش می‌ماند و «بازگشت بازنمایش پسرانده» که از لایه محافظ پسرانش می‌گذرد و با تغییر چهره در آگاهی ظاهر می‌شود. اگر بخواهیم مثال خوبی از آنچه می‌توان بازگشت امر پسرانده نامید به دست دهیم، باید به نشانگان اشاره کنیم.

برای روشن‌تر شدن مطلب، باید این‌گونه بگوییم که نشانگان در شرایطی پدید می‌آید که بازنمایشی ناآگاه از مانع پسرانش گذشته است و این رخداد شمایی داشته که سبب شده سوژه نتواند آن را، یعنی همان بازنمایش ناآگاه را تشخیص دهد. بنابراین، آنچه ما شمایل آگاه بازنمایش ناآگاه و پسرانده می‌نامیم - یعنی همان چیزی که نازیو «بازگشت امر پسرانده» می‌نامد - چیزی نیست مگر «پاسخی از جنس مصالحه» که بخشی از آن را ناآگاه پسرانده و بخشی از آن را المان یا عامل پوشاننده آگاه (نوعی نقاب یا لباس مبدل) شکل می‌دهد. البته این المان پوشاننده آگاه همواره در کار کامل مخفی کردن بازنمایش ناآگاه پسرانده بازمی‌ماند و بنابراین، همیشه روان‌کاو می‌تواند فیگور پسرانده را ببیند.

فروید خود در جستار *Delusions and Dreams in Jensen's Gradiva* با ارجاع به نگاره «[وسوسه قدیس آنتونی](#)» از فلیسین روپس، نگارگر کبیر بلژیکی که درکی غریب از تأثرات رانه‌ای آدمی دارد، مثالی درخشان در این باب ارائه می‌دهد. او می‌نویسد:

«کشیشی ریاضت‌طلب از وسوسه‌های دنیوی گریخته و به تندیس از منجی مصلوب پناه برده است. حال صلیب چونان که سایه‌ای فرو می‌رود و در جای آن، تصویری تابناک از زنی برهنه و شهوت‌انگیز سربرمی‌آورد که دقیقاً به همان شکل مصلوب شده است. [...] گویا روپس خوب می‌داند که وقتی آنچه پس‌رانده شده است برگردد، از دل خود نیروی پس‌راننده سربرخواهد آورد.»

در مثال فروید، «وسوسه‌های دنیوی» بازنمایانگر امر پس‌رانده، «صلیب» بازنمایانگر سدِ پس‌رانش و «تصویر تابناک زنی برهنه و شهوت‌انگیز» بازنمایانگر بازگشت امر پس‌رانده است؛ کارکرد این تصویر در اینجا مصالحه‌جویی است زیرا میان زن برهنه (بخش رؤیت‌پذیر امر پس‌رانده) و صلیب (پس‌رانش) صلح برقرار می‌کند.

بنابراین می‌توان این‌گونه این بحث را به پایان برد: زمانی که صورت‌بندی‌ها یا تولیدات ضمیر ناآگاه (یعنی آن بازنمایش‌هایی که توانسته‌اند با موفقیت از سد پس‌رانش عبور کنند) به سطح ضمیر آگاه برسند، با نوعی پس‌رانش ثانویه برخورد خواهند کرد و بار دیگر به ضمیر ناآگاه برخواهند گشت.

آ. د.

تابستان ۱۴۰۲، تهران